



Research Article

The Provisions for Disjunctive Conditional Proposition of Antagonistic Negative

Dawood Heydari¹

One of the controversial topics in traditional logic is the precise determination of the provisions for the negation of disjunction in conditional propositions. Different interpretations of the disjunctive negative conditional proposition have caused logicians to disagree on the discourse of the correlation of conditionals and also on arguments composed of disjunctive conditionals, and to fail to provide a coherent system for the logic of conditionals. An examination of the words of Muslim logicians regarding the provisions for the negation of disjunction indicates the complexity and ambiguity of the meaning of the universal negative disjunction and, consequently, the universal affirmative proposition. In this article, in order to precisely determine the provisions for the universal negation of the disjunctive proportion, first the possible relations between the two cases are identified and displayed in the form of a circular diagram. These diagrams show, which contingent relation from among each of the quarter quantifieds (ttttttt) of disjunctive propositions, are designated between the two entities. Depending on whether the content of the affirmative conditional propositions is simple or complex, the negation of propositions that have simple provisions is completely different from the negation of propositions that have compound provisions.

Keywords: disjunctive propositions, antagonistic disjunctive, universal negative disjunctive, mutually exclusive, totally exclusive and true.

1. Assistant Professor, Razavi University of Mashhad



مقاله پژوهشی

● مقاله پژوهشی | داوود حیدری^۱ | مفاد شرطی منفصله سالبه عنادی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۱/۱۸ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۱/۰۸/۱۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۷/۱۰ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۳/۱۱/۲۳

چکیده

یکی از مباحث مورد اختلاف در منطق سنتی، تعیین دقیق مفاد سلب انفصال در قضایای شرطی است. برداشت‌های متفاوت از مفاد شرطی منفصله سالبه موجب شده است منطق‌دانان در بحث تلازم شرطیات و نیز استدلال‌های مرکب از شرطی منفصله اختلاف یابند و از ارائه دستگامی منسجم برای منطق شرطیات بازمانند. بررسی کلمات منطق‌دانان مسلمان درباره مفاد منفصله سالبه از پیچیدگی و ابهام معنای منفصله سالبه کلی و به تبع آن موجب جزئی حکایت دارد. در این مقاله به منظور تعیین دقیق مفاد سلب کلی نسبت انفصالی، ابتدا روابط ممکن میان دو واقعه، شناسایی شده و در قالب نمودار دایره‌ای نمایش داده می‌شود. این نمودارها نشان می‌دهند هر یک از محصورات چهارگانه قضایای منفصله از کدام نسبت ممکن التحقق میان دو امر حکایت می‌کنند. با توجه به بسیط یا مرکب بودن مضمون قضایای شرطی موجه، سلب قضایایی که دارای مفاد بسط هستند کاملاً از سلب قضایایی که دارای مفاد مرکب می‌باشند، متفاوت است.

واژگان کلیدی: قضایای منفصله، مفصله عنادیه، منفصله سالبه کلی، مانعة الجمع، مانعة الخلو و حقیقه.

dheidari4@gmail.com

۱. استادیار دانشگاه علوم اسلامی رضوی

Orchid: 0000-0003-4298-2420

استاد به این مقاله: حیدری، داوود (۱۴۰۳). «مفاد شرطی منفصله سالبه عنادی». فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های عقلی نوین. ۱۸. صص ۱۹۱-

doi:10.22081/nir.2025.63651.1364

.۲۱۴



مقدمه

شرطی منفصله قضیه‌ای است که در آن حکم به تعاند و تنافی (و یا عدم تنافی) دو یا چند نسبت شده است. (فارابی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۱۱۷ و ۱۵۶؛ ابن سینا، ۱۳۸۱، ص ۷۲۰) صورت قضایای شرطی منفصله را بدین شکل می‌توان نشان داد:

یا «ک» و یا «ل»

ساختار شرطی منفصله از جهاتی با شرطی متصله متفاوت است. انفصال و تعاند در شرطی منفصله، دوسویه است و هر یک از اجزاء، متقابل و معاند دیگری است یعنی همان نسبتی که جزء اول قضیه با جزء دوم دارد، جزء دوم نیز با جزء اول دارد. از این رو تقدم و تأخر اجزاء، مفاد منطقی شرطی منفصله را تغییر نمی‌دهد. تفاوت دیگر آن است که اجزاء شرطی منفصله ممکن است بیش از دو تا باشند اما شرطی متصله نمی‌تواند بیش از دو جزء داشته باشد. (فارابی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۷۹ و ۱۶۷؛ ابن سینا، ۱۴۰۴، ص ۲۴۵-۲۵۶)

شرطی منفصله دارای دو تقسیم است؛ در تقسیم اول شرطی منفصله دارای سه قسم حقیقی، مانعة‌الجمع و مانعة‌الخلو است و در تقسیم دوم هر کدام از شرطی‌های منفصله سه‌گانه یا عنادی و یا اتفاقی هستند. منفصله عنادی قضیه‌ای است که انفصال اجزاء شرطی برخاسته از ذات و طبیعت آنها است؛ از این رو انفصال، ضروری است. اما منفصله اتفاقی قضیه‌ای است که میان طرفین، تنافی ذاتی برقرار نیست و ذات مؤلفه‌ها مقتضای انفصال و یا عدم انفصال نمی‌باشد.

در قضیه منفصله عنادی صادق اگر حقیقی باشد لزوماً یک طرف صادق و یک طرف کاذب است و اگر مانعة‌الجمع باشد یا هر دو جزء کاذبند و یا یکی صادق و دیگری است. و نیز اگر مانعة‌الخلو باشد یا هر دو جزء صادق هستند و یا یکی صادق و دیگری کاذب است. (ابن سینا، ۱۴۰۴، ص ۲۶۰-۲۶۱)

منفصله مانعة‌الجمع و منفصله حقیقی هر دو در عدم جواز اجتماع مشترک هستند. و منفصله مانعة‌الخلو و منفصله حقیقی هر دو در عدم جواز ارتفاع مشترک هستند. تفاوت مانعة‌الجمع و مانعة‌الخلو از حقیقی به سبب است قیدی که در تعریف این دو وجود دارد. تعریف مانعة‌الجمع به عدم جواز اجتماع اجزاء، مقید به جواز ارتفاع آنها و



تعریف مانعة الخلو به عدم جواز ارتفاع اجزاء، مقید به جواز اجتماع آنها است.

حال اگر در تعاریف مانعة الجمع و مانعة الخلو، این دو قید حذف شوند تعریفی بسیط از مانعة الجمع و مانعة الخلو به دست می آید که از جهت مصداق دربردارنده منفصله حقیقی نیز می شود. بنابر تعریف بسیط، مانعة الجمع، آن است که اجتماع اجزایش ممکن نباشد خواه ارتفاع آنها ممکن باشد و یا نباشد. و مانعة الخلو، آن است که ارتفاع اجزایش ممکن نباشد خواه اجتماع آنها ممکن باشد و یا نباشد. تعاریف بسیط از مانعة الجمع و مانعة الخلو، تفسیر اعم و تعاریف مرکب و مقید تفسیری اخص از این دو ارایه می دهند. (طوسی، ۱۴۰۸، ص ۱۸) بنابر این منفصله دارای پنج قسم است:

۱	منفصله مانعة الجمع به معنای اعم	یا ک و یا ل (ج م)
۲	منفصله مانعة الخلو به معنای اعم	یا ک و یا ل (ج م)
۳	منفصله حقیقی	یا ک و یا ل (ح)
۴	منفصله مانعة الجمع به معنای اخص	یا ک و یا ل (ج ص)
۵	منفصله مانعة الخلو به معنای اخص	یا ک و یا ل (خ ص)

۱. چگونگی ساختن قضیه منفصله عنادی

در منفصله حقیقی یکی از دو طرف قضیه، نقیض و یا مساوی نقیض طرف دیگر می باشد. بنابر این ترکیب انفصالی دو قضیه متناقض، منفصله حقیقی را می سازد.

یا «ک» و یا چنین نیست که «ک»

اگر به جای هر یک از دو طرف، قضیه ای را قرار دهیم که در دلالت و صدق لازم مساوی آن باشد، بار دیگر منفصله حقیقی به دست می آید. برای مثال قضیه زیر منفصله حقیقی است:

یا عدد به دو تقسیم می شود و یا عدد به دو تقسیم نمی شود. (ح)

حال به جای طرف اول، طرف دوم و یا هر دو طرف، مساوی آنها را قرار می دهیم و قضایای منفصله حقیقی زیر به دست می آید:

یا عدد زوج است و یا عدد به دو تقسیم نمی شود. (ح)



یا عدد به دو تقسیم می‌شود و یا عدد فرد است. (ح)

یا عدد زوج است و یا عدد فرد است. (ح)

در قضیه اول و دوم یک طرف و در قضیه دوم هر دو طرف حذف شده و لازم مساوی به جای آنها قرار داده شده است. بنابر این هرگاه تقسیمی بین نفی و اثبات باشد، قضیه شرطی منفصله‌ای که از آن اقسام یا آنچه که مساوی آن اقسام است، پدید آید حقیقی است. از اینرو منفصله حقیقی به حسب معنا از ترکیب موجه و سالبه تشکیل می‌شود. به‌طور کلی می‌توان گفت دو طرف قضایای منفصله حقیقی سه گونه اند:

۱. مرکب از قضیه و نقیض آن؛

۲. مرکب از قضیه و لازم مساوی نقیض؛

۳. مرکب از لازم مساوی قضیه و لازم مساوی نقیض.

در ترکیب اول دو طرف نقیض هستند. در ترکیب دوم به‌جای یک طرف، لازم مساوی آن و در ترکیب سوم به‌جای دو طرف، لازم مساوی آنها قرار داده شده است.

در منفصله مانعة‌الجمع به معنای اخص دو طرف قابل ارتقاع هستند، اما اجتماع آنها ممتنع است یعنی متضادند. برای ساختن مانعة‌الجمع، منفصله حقیقی را اساس قرار می‌دهیم و سپس به‌جای یکی از طرف‌ها اخص آن را قرار می‌دهیم. برای مثال قضیه زیر منفصله حقیقی است:

یا این شکل چهارضلعی است و یا غیر چهارضلعی (ح)

حال با حذف یک طرف و جایگزین کردن اخص آن، قضایای زیر به‌دست می‌آید:

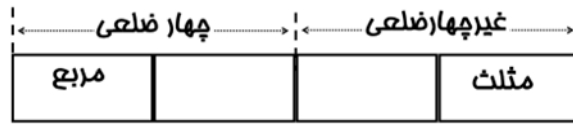
(۱) یا این شکل چهارضلعی است و یا مثلث (ج)

(۲) یا این شکل مربع است و یا غیر چهارضلعی (ج)

(۳) یا این شکل مربع است و یا مثلث (ج)

شکل زیر انفصال حقیقی چهارضلعی و غیر چهارضلعی و نیز اخص بودن مربع و مثلث را نسبت به یکی از دو

طرف انفصال حقیقی نشان می‌دهد:



در قضیه [۱]، [۲] و [۳] هر جزء انفصال مستلزم نقیض طرف دیگر است، پس دو جزء منفصله غیر قابل جمع هستند، اما نقیض هر طرف مستلزم طرف دیگر نیست پس دو جزء منفصله قابل رفع هستند. برای ساختن منفصله مانع‌الخلو به معنای اخص نیز لازم است در یک قضیه منفصله حقیقی یکی از اطراف را حذف کنیم و به جای آن لازم اعم آن را قرار دهیم. مثلاً قضیه منفصله حقیقی زیر را در نظر می‌گیریم

یا این شکل چهارضلعی است و یا غیرچهارضلعی (ح)

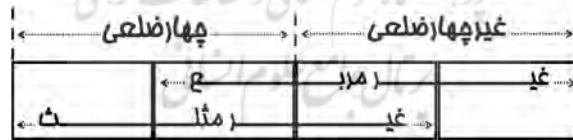
حال با حذف یک طرف و جایگزین کردن لازم اعم آن، قضایای زیر به دست می‌آید:

۴) یا این شکل چهارضلعی است و یا غیرمربع (خ)

۵) یا این شکل غیر مثلث است و یا غیرچهارضلعی (خ)

۶) یا این شکل غیر مثلث است و یا غیرمربع (خ)

شکل زیر انفصال حقیقی چهارضلعی و غیرچهارضلعی و نیز اعم بودن غیرمربع و غیرمثلث را نسبت به یکی از دو طرف انفصال حقیقی نشان می‌دهد:



در قضیه [۴]، [۵] و [۶] نقیض هر جزء انفصال مستلزم طرف دیگر است، پس دو جزء منفصله غیر قابل جمع هستند، اما هر جزء مستلزم نقیض جزء دیگر نیست پس دو جزء منفصله، قابل جمعند. (ابن‌سینا، ۱۳۸۱، ص ۸۱)

اگر بخواهیم صرفاً به ساخت و قالب قضیه توجه کنیم، باید گفت:

۱. با ترکیب انفصالی دو قضیه متناقض، منفصله حقیقی به دست می‌آید. مانند:

یا هیچ آب نیست و یا برخی آب است. (ح)



۲. با ترکیب انفصالی قضیه و مساوی نقیض آن و یا مساوی قضیه و مساوی نقیض آن منفصله حقیقی به دست

می‌آید. مانند:

یا هیچ آب نیست و یا برخی ب است. (مساوی نقیض) (ح)

یا هیچ ب نیست (مساوی نقیض) و یا برخی آب است. (ح)

یا هیچ ب نیست (مساوی نقیض) و یا برخی ب است. (مساوی نقیض) (ح)

۳. با ترکیب انفصالی قضیه و اخص نقیض (یعنی دو قضیه متضاد) منفصله مانعة الجمع بدست می‌آید. مانند:

یا هیچ آب نیست و یا هر آب است (اخص نقیض) (ج)

۴. با ترکیب انفصالی قضیه و اعم نقیض (یعنی دو قضیه داخل تحت تضاد) منفصله مانعة الخلو به دست می‌آید. مانند:

یا برخی آب نیست (اعم نقیض) و یا برخی آب است. (خ)

با تأمل در دو مثال اخیر درمی‌یابیم که با نقض اطراف منفصله مانعة الجمع و مانعة الخلو می‌توان آنها را به

یکدیگر تبدیل کرد.

۳. سلب انفصال عنادی

مفاد سالبه در قضیه شرطی منفصله عنادی، سلب انفصال عنادی است. با توجه به شکل زیر:

انفصال عنادی			عدم انفصال عنادی
۱	۲	۳	۴
مانعه الخلو	مانعه الجمع	حقیقی	

سلب مانعة الخلو اخص (منطقه ۱) به معنای تحقق یکی از مناطق ۲ یا ۳ و یا ۴ است.

سلب مانعة الجمع اخص (منطقه ۲) به معنای تحقق یکی از مناطق ۱ یا ۳ و یا ۴ است.

سلب حقیقی (منطقه ۳) به معنای تحقق یکی از مناطق ۱ یا ۲ و یا ۴ است.

منطقه ۴ دربردارنده مواردی است که یا اصلاً انفصالی نیست و یا اینکه انفصال وجود دارد، اما عنادی نیست.



حال با توجه به تفسیر عناد به ضرورت انفصال (در برابر امکان انفصال) سلب هر یک از نسبت‌های عنادی را توضیح می‌دهیم.

قضیه منفصله موجب مانعة الجمع در معنای اعم، بیان‌گر امتناع اجتماع دو طرف قضیه است (منطقه ۲ و ۳). مانعة الجمع سالبه در این معنا در پاسخ کسی آورده می‌شود که اجتماع دو چیز را محال می‌داند و حال آنکه محال نیست؛ مانند کسی که گمان می‌کند اجتماع قدیم بودن و معلول بودن در یک شیء محال است که در پاسخ به او گفته می‌شود: «چنین نیست که شیء یا قدیم باشد و یا معلول باشد.» و معنای این سخن آن است که مانعی از اجتماع قدمت و معلولیت در یک شیء وجود ندارد.

مراد از امکان اجتماع، امکان عام است که شامل موارد زیر است:

الف) اجتماع آنها بالفعل محقق نشده است؛ مانند: چنین نیست که یا انسان دروغ می‌گوید و یا دماغش دراز می‌شود. (ج)

ب) اجتماع آنها یافته اما این اجتماع ضروری نیست؛ مانند: چنین نیست که یا برخی ایرانی‌ها مسلمانند و یا برخی ایرانی‌ها مسیحی‌اند. (ج)

اجتماع دو طرف در این مثال نه تنها ممکن بلکه فعلیت دارد.

ج) اجتماع ضروری است، مانند: چنین نیست که یا این عدد زوج است و یا قابل قسمت بر دو است. (ج)

اجتماع دو طرف در این مثال نه تنها ممکن، بلکه ضروری است؛ زیرا آنها متلازم هستند.

با توجه به معنای ایجاب مانعة الجمع در معنای اعم، سلب آن دارای حالات زیر است:

۱. امکان اجتماع و امتناع ارتفاع دو طرف (منطقه ۱)

در این حالت بین دو طرف تنها منع خلوص برقرار است. یعنی یک طرف منفصله، لازم اعم نقیض طرف دیگر است.

مانند: چنین نیست که یا این شیء حیوان است و یا این شیء غیرانسان است. (ج)

دو طرف منفصله، تنافی در کذب دارند، اما تنافی در صدق ندارند؛ یعنی اجتماع دو طرف امکان دارد.

۲. امکان اجتماع و امکان ارتفاع دو طرف. (منطقه ۴)



در این حالت بین دو طرف نه منع خلو برقرار است و نه منع جمع و دربردارنده موارد زیر است:

الف) یک طرف لازم اعم طرف دیگر است؛ مانند: چنین نیست که یا این شیء حیوان است و یا این شیء جاندار است. (ج)

ب) و یا یک طرف مساوی طرف دیگر است؛ مانند: چنین نیست که یا این شیء حیوان است و یا این شیء حساس است. (ج)

ج) ملازمه‌ای میان دو طرف نیست؛ مانند: چنین نیست که یا این شیء حیوان است و یا این شیء سفید است. (ج)
چنین نیست که یا حیوان حساس است و یا خلاء موجود است (ج)

اما اگر مراد مانعة‌الجمع به معنای اخص باشد، اجتماع دو طرف ناممکن اما ارتفاع آنها ممکن است. سلب امر مرکب به آن است که یا جزء اول سلب شود و یا جزء دوم (به نحو مانعة‌الخلو). (حلی، ۱۳۶۳، ص ۷۹) بنابراین منطقاً سلب مانعة‌الجمع به معنای اخص دربردارنده یکی از موارد زیر است:

۱. امکان اجتماع و امتناع ارتفاع دو طرف. (منطقه ۱)

۲. امکان اجتماع و امکان ارتفاع آنها. (منطقه ۴)

۳. امتناع اجتماع و امتناع ارتفاع آنها. (منطقه ۳)

در حالت سوم صرفاً امکان ارتفاع سلب می‌شود، اما امتناع اجتماع به قوت خود باقی است؛ یعنی میان طرفین انفصال به نحو حقیقی است و یک طرف منفصله نقیض و یا مساوی نقیض طرف دیگر است.

قضیه منفصله موجب مانعة‌الخلو در معنای اعم، بیانگر عدم امکان ارتفاع دو طرف قضیه است. مانعة‌الخلو سالبه در این معنا در پاسخ کسی آورده می‌شود که ارتفاع دو چیز را محال می‌داند و حال آنکه محال نیست؛ مانند کسی که گمان می‌کند موجود یا قدیم است و یا معلول. در پاسخ به او گفته می‌شود: «چنین نیست که موجود یا قدیم است و یا معلول» و معنای این سخن آن است موجود ممکن است هم قدیم باشد و هم معلول و مانعی از اجتماع آنها نیست.

با توجه به معنای ایجاب مانعة‌الخلو اعم، سلب آن دارای حالات زیر است:

۱. امتناع اجتماع و امکان ارتفاع دو طرف. (منطقه ۲)



۲. امکان اجتماع و امکان ارتفاع آنها. (منطقه ۴)

در حالت اول بین دو طرف منع جمع برقرار است؛ مانند: چنین نیست که یا این شیء حیوان است و یا این شیء سنگ است. (خ)

در این قضیه دو طرف منفصله، تنافی در صدق دارند، اما تنافی در کذب ندارند؛ یعنی ارتفاع دو طرف امکان دارد. اما اگر مانعة‌الخلو به معنای اخص باشد، ارتفاع دو طرف ناممکن اما اجتماع آنها ممکن است. سلب امر مرکب به آن است که یا جزء اول سلب شود و یا جزء دوم (به نحو مانعة‌الخلو). بنابراین منطقاً سلب مانعة‌الخلو به معنای اخص حالت زیر را نیز دربرمی‌گیرد:

۳. امتناع اجتماع و امتناع ارتفاع آنها. (منطقه ۳)

در انفصال عنادی حقیقی حکم به امتناع اجتماع و ارتفاع دو طرف قضیه می‌شود (منطقه ۳). نتیجه سلب چنین حکمی، منطقاً آن است که یا اجتماع آن دو و یا ارتفاع آن دو ممکن است و یا اینکه هر چند یک جزء صادق و جزء دیگر کاذب است، تعاندی بین آنها نیست (ابن‌سینا، ۱۴۰۴، ص ۲۸۳؛ طوسی، ۱۳۸۰، ص ۱۳۳) بنابراین سلب انفصال حقیقی سه مصداق دارد:

۱. امکان اجتماع و امتناع ارتفاع دو طرف. (منطقه ۱)

۲. امتناع اجتماع و امکان ارتفاع آنها. (منطق ۲)

۳. امکان اجتماع و امکان ارتفاع آنها. (منطق ۴)

۳-۱. صورت‌بندی منفصله حقیقی سالبه

به‌طور کلی باید گفت در منفصله حقیقی سالبه، همان چیزی سلب می‌شود که در موجه اثبات شده است. منفصله حقیقی موجه بیان‌گر دو امر است: تعاند در صدق دو طرف و تعاند در کذب دو طرف. با انتفاء یکی از این دو تعاند، نسبت انفصال حقیقی از بین می‌رود. پس مفاد منفصله حقیقی سالبه بدون توجه به ماده قضیه، آن است که دو طرف منفصله به نحو مانعة‌الخلو یا تعاند در صدق ندارند و یا تعاند در کذب ندارند؛ یعنی یا جمع آنها ممکن است و یا رفع آنها. (حلی، ۱۳۶۳، ص ۸۱) بنابراین قضیه:



چنین نیست که [یا ک یال (ح)]

که معادل است با

چنین نیست که {[یا ک یال (ج)] و [یا ک یال (خ)]}

این قضیه در واقع رفع امر مرکب است. رفع امر مرکب نیز با رفع یکی از اجزاء محقق می‌شود، بنابر این قضیه

معادل است با منفصله مانعة الخلو زیر:

یا [چنین نیست که ک یال (ج)] و یا [چنین نیست که ک یال (خ)] (خ)

برخی منطق دانان گفته‌اند همان‌گونه که در موجه، به وجود دو تعاند حکم می‌شود، در سالبه نیز باید به رفع دو

تعاند حکم شود، نه آنکه رفع یکی کافی باشد. (قطب‌رازی، ۱۳۸۴، ص ۲۲۸) اما این دیدگاه با قاعده منطقی که

می‌گوید انتفاء امر مرکب به انتفاء یکی از اجزاء است (شهرزوری، ۱۳۸۳، ص ۹۰؛ قطب‌رازی، ۱۳۹۳، ج ۲، ص

۲۶۱-۲۶۰) سازگاری ندارد.

۴. نمایش نسبت میان محکی دو طرف شرطی منفصله به وسیله نمودار

مهمترین ویژگی قضایا، حکایت‌گری آنهاست. هر قضیه از نسبتی در عالم بیرون از ذهن حکایت می‌کند به همین

جهت قضایا به صدق و کذب متصف می‌شوند. چنانچه نسبت گزارش شده در قضیه با نسبت خارجی مطابق باشد

قضیه، صادق است و اگر مطابق نباشد، کاذب خواهد بود. نسبتی که قضایای شرطی منفصله از آنها حکایت می‌کند،

نسبت انفصال یعنی مابینت میان دو امر است. نسبت انفصال و تنافی میان دو حادثه بدین معناست که آن دو حادثه

ناسازگار هستند به گونه‌ای که هر دو با هم محقق نمی‌شوند (هرگاه یکی واقع شود، دیگری واقع نخواهد شد) و یا هر

دو حادثه با هم مرتفع نمی‌شوند (هرگاه یکی واقع نشود، دیگری واقع خواهد شد) مانند نسبت میان زوج بودن عددی

با فرد بودن آن و یا نسبت میان سیاه بودن چیزی با سفید بودن آن.

در فلسفه اسلامی هنگامی که دو امر با یکدیگر مقایسه می‌شود، نسبت میان آنها از سه حالت خارج نیست، در

حالت اول تحقق یک طرف، مستدعی تحقق طرف دیگر است، در حالت دوم تحقق یک طرف، مستدعی عدم

تحقق طرف دیگر است و در حالت سوم پیوند ضروری میان تحقق و یا عدم تحقق طرفین نیست؛ یعنی با تحقق



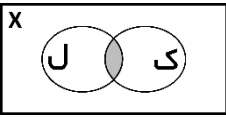
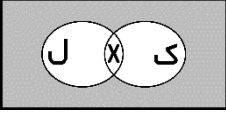
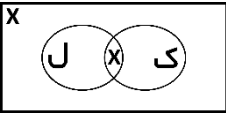
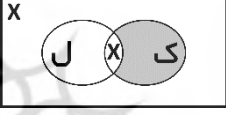
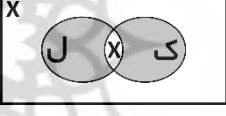
یک طرف، تحقق و یا عدم تحقق طرف دیگر امکان دارد. فیلسوفان اسلامی از این سه حالت به ترتیب با نام‌های وجوب بالقیاس، امتناع بالقیاس و امکان بالقیاس یاد می‌کنند. مراد از وجوب بالقیاس میان دو امر آن است که آنها از هم جدا شدنی نیستند، حال یا هر دو لازم و ملزوم یکدیگر هستند و یا یکی لازم دیگری است و مراد از امتناع بالقیاس آن است که دو طرف باهم قابل اجتماع نیستند و مراد از امکان بالقیاس آن است که اجتماع و عدم اجتماع آنها ممکن است. (میرداماد، ۱۳۸۵-۱۳۸۱، ص ۱۴۰-۱۴۴؛ صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۱۲۷؛ سبزواری، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۲۵۱-۲۵۳)

چنانچه آن دو طرف در قالب مقدم و تالی یک قضیه شرطی بیان شوند، مفاهیم وجوب، امتناع و امکان بالقیاس الی الغیر به کیفیت نسبت بین آن دو اشاره دارد. وجوب بالقیاس حکایت از رابطه لزومی بین تالی و مقدم دارد. و امتناع بالقیاس حاکی از علاقه عنادی بین آن دو است و امکان بالقیاس بیان می‌کند که بین آن دو نه علاقه لزومیه وجود است و نه علاقه عنادیه، بلکه رابطه بین آنها اتفاقی است. (میرداماد، ۱۳۸۵-۱۳۸۱، ص ۲۹۲-۲۹۳؛ صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۲۳۷ و ۲۴۰-۲۴۱) بنابر این از نظر منطق دان، قضیه شرطی دربردارنده سه قسم لزومی، عنادی و اتفاقی است.

شناخت نسبت‌های ممکن میان دو امر که اطراف قضیه منفصله از آنها حکایت می‌کند، موجب درک بهتر مفاد قضایای منفصله است.

در جدول زیر حالات ممکن میان دو امر در قالب نمودار دایره‌ای نشان داده شده است («ک» و «ل») محکی دو طرف منفصله‌اند. منطقه بیرون از «ک» و «ل» و نیز منطق مشترک میان آنها سه حالت دارد: یا دارای علامت «X» است که به معنای امکان رفع یا جمع است و یا تیره است که به معنای امتناع رفع و یا جمع است و نیز فرض بر آن است که هیچیک از طرفین ممتنع نیستند):

نسب اربع	شکل	نسبت‌های استنتاجی
تباين		تباين بين نقیض‌های «ک» و «ل» تساوی بين نقیض «ک» و عین «ل» تساوی بين نقیض «ل» و عین «ک»

<p>اعم مطلق نقیض «ل» از عین «ک» اعم مطلق نقیض «ک» از عین «ل» اعم من وجه بین نقیض «ک» و نقیض «ل»</p>		۲	
<p>تباین بین نقیض‌های «ک» و «ل» اعم مطلق «ل» از نقیض «ک» اعم مطلق «ک» از نقیض «ل»</p>		۳	عموم و خصوص من وجه
<p>اعم من وجه بین نقیض «ک» و نقیض «ل» اعم من وجه بین «ک» و نقیض «ل» اعم من وجه بین «ل» و نقیض «ک»</p>		۴	
<p>تباین «ک» و نقیض «ل» اعم مطلق نقیض «ک» از نقیض «ل» اعم من وجه بین «ل» و نقیض «ک»</p>		۵	عموم و خصوص مطلق
<p>تساوی نقیض «ل» و نقیض «ک» تباین بین «ک» و نقیض «ل» تباین بین «ل» و نقیض «ک»</p>		۶	تساوی

در شکل ۱ و ۲ اجتماع «ک» و «ل» ممتنع است، اما ارتفاع آن دو در شکل ۱ ممتنع، در شکل ۲ ممکن است.

در شکل ۳ و ۴ اجتماع «ک» و «ل» ممکن است، اما ارتفاع آن دو در شکل ۳ ممتنع، در شکل ۴ ممکن است.

در شکل ۵ و ۶ اجتماع و ارتفاع دو طرف ممکن است.

از حیث واقع و عالم ثبوت نسبت دیگری قابل تصور نیست، اما از حیث معرفت و عالم اثبات نسبت‌های دیگری

فرض می‌شوند که بخشی از واقعیت را حکایت می‌کنند؛ مانند:

➤ علم به تحقق امتناع جمع که هم با شکل ۱ می‌سازد و هم با شکل ۲

➤ علم به تحقق امتناع رفع که هم با شکل ۱ می‌سازد و هم با شکل ۳

با توجه به معنای اقسام منفصله و نیز نسبت‌های ممکن بین محکی دو طرف انفصال، به بررسی مفاد قضایای کلی

می‌پردازیم.

۵. کلیت قضایای شرطی منفصله



کلیت قضایای شرطی یکی از مباحث چالش برانگیز منطق شرطیات به شمار می آید و میان منطق دانان در این باره اختلاف است از کلمات خواهه نصیر طوسی چنین فهمیده می شود که: اولاً عمومیت در شرطی افزون بر زمان، حالت و تقادیر را نیز در بر می گیرد. اوقات همواره خارجی و بیرون قضیه هستند؛ زیرا ناظر به زمان هستند و زمان، امر مشترکی است که نسبت مقدم و تالی با آن سنجیده می شود، اما حالات ممکن است مختص دو طرف قضایای شرطی باشند. ثانیاً مراد از همه حالات و همه تقادیر در قضایای شرطی لزومی و عنادی، حالات و اوضاعی است که همراهی آنها با وضع مقدم - در نفس الامر و یا در نگاه گوینده - ممکن باشد، هر چند فی نفسه ممتنع باشند.

برای مثال در قضیه: «همواره اگر انسان کاتب باشد دستش متحرک است»، حالات و اوضاع گوناگونی می توان فرض کرد که همراه مقدم باشند، این اوضاع گاه حاصل حمل محمولات دیگری بر موضوع مقدم - حق یا باطل - است، مانند «انسان ایستاده است»، «انسان نشسته است»، «انسان ضاحک است» و گاه حاصل قضایایی دیگری است که همراهی آن با مقدم ممتنع نیست مانند: «هوا روشن است»، «عالم قدیم است» و غیره. در تمام این حالات حتی حالاتی که تحقق آن فی نفسه ممتنع است، اگر مقدم وضع شود تالی نیز لازم خواهد بود، حتی در مواردی که مقدم فی نفسه محال باشد. برای مثال اگر گفته شود: «اگر زید اسب است آنگاه زید جسم است»؛ به این معناست که جسمیت زید، لازمه اسب بودن اوست در تمام زمان ها و در تمام اوضاعی که همراهی آن با مقدم یعنی «اسب بودن زید» ممکن باشد. مانند صاهل بودن زید که فی نفسه محال است اما اجتماع آن با مقدم ممکن است. از این مثال در می یابیم که مقید کردن احوال به مواردی که همراهی آنها با مقدم ممکن باشد - اگرچه فی نفسه ممتنع باشد - و نه مطلق احوال، برای خارج ساختن احوالی است که همراهی آنها با فرض مقدم، موجب کذب قضیه شرطی کلی می شود؛ مانند حالت عدم تالی و یا عدم لزوم تالی در شرطی متصله. در شرطی متصله اگر مقدم با هر یک از این دو حالت، فرض شود دیگر تالی لازمه مقدم نخواهد بود؛ زیرا در شرطی لزومی مقدم نمی تواند منافی تالی باشد و در آن دو حالت اگر مقدم، تالی را لازم داشته باشد بدین معناست که مقدم مستلزم نقیضین است و این محال است.

مثلاً در قضیه «همواره چنین است که اگر عدد فرد باشد [حتی در حالتی که آن عدد قابل قسمت بر دو باشد]، زوج نخواهد بود»؛ حالت قابل قسمت بر دو بودن، از جمله حالاتی است که با مقدم قابل جمع نیست؛ زیرا از یکسو مقدم



یعنی فرد بودن مستلزم تالی یعنی زوج نبودن است و از سوی دیگر اگر مقدم با این حالت، فرض شود دیگر تالی، لازمه مقدم نخواهد بود، بنابر این مقدم مستلزم نقیضین خواهد بود و این محال است.

و ثالثاً در قضایای کلی اوقات و احوال نباید در تحقق و یا عدم تحقق لزوم یا عناد تأثیری داشته باشند؛ زیرا در صورت تأثیر، آنچه در حقیقت مقدم است، حقیقت مجموع مقدم مفروض با اوقات و احوال است و نه مقدمه مفروض. (طوسی، ۱۳۷۰، ص ۱۷۵-۱۷۶؛ حلی، ۱۳۶۳، ص ۵۶) به بیان دیگر اوقات و احوال ظرف تحقق نسبتند و اگر در تحقق نسبت مؤثر باشند، آنگاه جزئی از مقدم خواهند بود و نه ظرف تحقق نسبت. حال با توجه به آنچه گفته شد ایجاب و سلب کلی قضایای منفصله بررسی می‌شود.

۱-۵. ایجاب کلی منفصله حقیقی

در منفصله حقیقی یک طرف نقیض و یا مساوی نقیض طرف دیگر است، بنابراین منفصله حقیقی اگر موجبه کلی و بیانگر عناد در تمام اوقات و حالات باشد، تنها با شکل ۱ سازگار است. زیرا تنها در این شکل است که دو طرف متباین هستند، پس اجتماع‌شان، ممتنع است و تنها در این شکل است که نقیض‌های دو طرف متباین هستند، پس ارتفاع‌شان، ممتنع است. انفصال حقیقی بین دو امری واقع می‌شود بین آنها و نیز نقیض آنها نسبت تباین برقرار باشد، همان‌گونه که شکل ۱ نشان می‌دهد.

ایجاب کلی منفصله مانعة الجمع

در منفصله مانعة الجمع به معنای اخص یک طرف اخص از نقیض (= ملزوم نقیض) طرف دیگر است. بنابراین منفصله مانعة الجمع اگر موجبه کلی و بیانگر عناد در تمام اوقات و حالات باشد، تنها با شکل ۲ سازگار است؛ زیرا تنها در این شکل است که دو طرف متباین هستند، پس اجتماع‌شان، ممتنع است و نیز تنها در این شکل است که بین نقیض‌های دو طرف، عموم و خصوص من وجه برقرار است، پس ارتفاع‌شان ممکن است. منفصله مانعة الجمع به معنای اخص میان دو امری واقع می‌شود که میان آنها تباین و میان نقیض آنها عموم و خصوص من وجه برقرار باشد، همان‌گونه که شکل ۲ نشان می‌دهد.

در منفصله مانعة الجمع به معنای اعم می‌دانیم دو طرف غیرقابل اجتماع هستند؛ زیرا متباینند، اما به نسبت بین



نقیض دو طرف توجهی نداریم. از آنجاکه میان نقیض دو طرف یا تباین برقرار است و یا عام و خاص من وجه، پس یک طرف، مساوی نقیض و یا اخص از نقیض طرف دیگر است. به سبب چنین ابهامی شکل معینی منفصله مانعة الجمع به معنای اعم را نشان نمی‌دهد. و این قضیه هم با شکل ۱ سازگار است و هم با شکل ۲. پس انفصال مانعة الجمع به معنای اعم بین دو امری واقع می‌شود بین آنها نسبت تباین برقرار باشد (با صرف نظر از نسبت بین نقیض دو طرف). (کلنوبی، ۱۳۱۰، ص ۲۵-۲۶)

همانطور که در بحث نسب آمده است نسبت میان نقیض‌های دو متباین، گاه تباین است و گاه عموم و خصوص من وجه. در حالت اول میان دو طرف انفصال حقیقی برقرار است و در حالت دوم انفصال منع جمع به معنای اخص. حال اگر صرفاً به تباین دو طرف توجه داشته باشیم با چشم‌پوشی از نسبت میان نقیض‌های دو طرف، انفصال از نوع منع جمع به معنای اعم خواهد بود.

۵-۲. ایجاب کلی منفصله مانعة الخلو

در منفصله مانعة الخلو به معنای اخص، یک طرف اعم از نقیض (= لازم نقیض) طرف دیگر است. بنابراین منفصله مانعة الخلو اگر موجب کلی و بیانگر عناد در تمام اوقات و حالات باشد، تنها با شکل ۳ سازگار است. زیرا تنها در این شکل است که دو طرف عام و خاص من وجه هستند، پس اجتماع‌شان ممکن است و همچنین تنها در این شکل است که نقیض‌های دو طرف متباین هستند، پس ارتفاع‌شان ممتنع است. بنابراین شکل ۳ امتناع رفع و امکان جمع را نشان می‌دهد. در نتیجه، انفصال مانعة الخلو به معنای اخص، میان دو امری واقع می‌شود که بین آنها، نسبت عموم و خصوص من وجه و بین نقیض آنها، نسبت تباین برقرار باشد همان‌گونه که شکل ۳ نشان می‌دهد.

در منفصله مانعة الخلو به معنای اعم می‌دانیم دو طرف غیرقابل ارتفاع هستند؛ زیرا میان نقیض دو طرف، تباین برقرار است، اما به نسبت میان دو طرف توجهی نداریم، از آنجا که بین دو طرف نسبت تباین برقرار است و یا عام و خاص من وجه. بنابراین یک طرف، مساوی نقیض و یا اعم از نقیض سوی دیگر است. به سبب چنین ابهامی، شکل معینی منفصله مانعة الخلو به معنای اعم را نشان نمی‌دهد. و این قضیه هم با شکل ۱ و هم با شکل ۳ سازگار است. پس انفصال مانعة الخلو به معنای اعم میان دو امری واقع می‌شود که بین نقیض آنها نسبت تباین برقرار باشد (با



چشم‌پوشی از نسبت میان دو طرف). (کلنوی، ۱۳۱۰، ص ۲۵-۲۶)

نسبت میان نقیض‌های دو عام و خاص من وجه، گاه تباین و گاه عموم و خصوص من وجه است. در حالت اول میان دو طرف انفصال منع خلو به معنای اخص برقرار است و در حالت دوم، دو طرف هم امکان رفع و هم امکان جمع دارند. حال اگر صرفاً به تباین دو نقیض طرف توجه داشته باشیم با چشم‌پوشی از نسبت بین دو طرف، انفصال از نوع منع خلو به معنای اعم خواهد بود.

برخی منفصله‌های موجه معنای بسیط دارند؛ یعنی یا تنها از (مانعة الجمع به معنای اعم و مانعة الخلو به معنای اعم این گونه‌اند) و برخی دارای معنای مرکب (حقیقی، مانعة الجمع به معنای اخص و مانعة الخلو به معنای اخص از این گونه هستند). سلب امر بسیط، از سلب امر مرکب متفاوت است. سلب امر بسیط به رفع همان امر است، اما سلب امر مرکب با سلب یکی از اجزاء امر مرکب محقق می‌شود. از همین رو برای شناخت سلب امر مرکب ابتدا باید سلب امر بسیط شناخته شود.

۵-۳. سلب کلی منفصله مانعة الجمع به معنای اعم

سلب منع جمع میان دو امر در قضیه منفصله؛ مانند: «هرگز چنین نیست که یا ک و یا ل (ج)» به معنای آن است که آن دو امر همواره امکان اجتماع دارند. بنابراین با تحقق یک طرف، همواره امکان تحقق طرف دیگر وجود دارد. به بیان دیگر هیچ‌گاه از بودن یک طرف، نبودن طرف دیگر استنتاج نمی‌شود.

➤ هرگز چنین نیست که اگر ک آنگاه نهل

➤ هرگز چنین نیست که اگر ل آنگاه نه ک

زیرا اگر عین یک طرف در برخی اوقات مستلزم نقیض طرف دیگر باشد یعنی قضیه زیر صادق باشد:

گاهی اگر ک آنگاه نهل

گاهی اگر ل آنگاه نه ک

آنگاه سلب کلی منع جمع متنفی می‌شود.



با این توضیح، سلب کلی منع جمع مختص به مواردی است که میان دو طرف تساوی باشد؛ مانند «هرگز چنین نیست که یا این شیء انسان است و یا این شیء ناطق است (ج)». این مثال نشان می‌دهد که سلب کلی منع جمع، با شکل ۶ که نشان‌دهنده تلازم مساوی دو طرف انفصال است، سازگاری دارد. ظاهراً کلمبوی نخستین منطق‌دانی است که این دیدگاه را بیان داشته است: «وانما تصدق السالبة الكلية . . . من مانعة الجمع فيما كان بينهما مساواة. ومن مانعة الخلو فيما كان بين نقيضهما مساواة.» (کلمبوی، ۱۳۱۰، ص ۲۵)

اما در اغلب کتب منطقی با مثال‌های دیگری روبه‌رو هستیم که میان دو طرف یا عموم و خصوص مطلق است و یا من وجه. (شهرزوری، ۱۳۸۳، ص ۲۹۶-۲۹۷، ۳۰۰ و ۳۴۶-۳۴۷؛ سمرقندی، بی‌تا، ص ۲۲۰؛ حلی، ۱۳۸۷، ص ۱۵۶، ۱۸۱؛ حلی، ۱۳۶۳، ص ۱۵۵ و یوسی، ۲۰۱۸، ص ۳۸۴)؛ مانند «هرگز چنین نیست که یا این شیء، حیوان است و یا این شیء انسان است (ج)»

آنچه در ابتدا مشکل به نظر می‌رسد، صدق این قضایاست. برای مثال آیا میان «انسان بودن» چیزی و «حیوان بودن» آن در همه اوقات و حالات، امکان اجتماع وجود دارد؟ برای مثال فرض می‌کنیم آن شیء از آبیان باشد، در این صورت، حالتی قابل فرض است که در آن جمع میان دو طرف انفصال ممکن نیست. پس می‌توان گفت: «گاهی یا این شیء، حیوان است و یا این شیء انسان است (ج)» از سوی دیگر این قضیه در زبان طبیعی صادق به نظر می‌رسد و حتی منطق‌دانان نیز گاه برای نشان دادن موجهه جزئی از این قضیه استفاده کرده‌اند. (حلی، ۱۳۶۳، ص ۵۷) با این حال چگونه نقیض آن را صادق بدانیم؟

به بیان دیگر، سلب کلی عناد میان «انسان بودن» چیزی و «حیوان بودن» صحیح نیست؛ زیرا «حیوان بودن» اعم از «انسان بودن» است و بین اخص و اعم، عناد جزئی جریان دارد.

در ادامه با استفاده از کلمات منطق‌دانان به برخی پاسخ‌ها اشاره می‌شود:

اولاً این قضیه موجهه جزئی را نمی‌توان عنادی صادق دانست؛ زیرا «حیوان بودن» به صورت مطلق و با لحاظ طبیعت حیوان، معاند «انسان بودن» نیست. البته اگر مقید در نظر گرفته شود مثلاً حیوان را آبی در نظر بگیریم بین دو طرف عناد پدید می‌آید. اما در این صورت، قید آبی جزء مقدم خواهد بود و نه ظرف تحقق نسبت. هنگام توضیح شروط کلیت قضایای شرطی گفته شد اوقات و احوال نباید در تحقق و یا عدم تحقق لزوم یا عناد تأثیری داشته باشند.



ثانیاً اگر میان «حیوان بودن» و «انسان بودن» عناد جزئی برقرار باشد، بدین معناست که در برخی حالات صدق

یکی موجب کذب دیگری است:

۱. گاهی اگر این شیء حیوان است آنگاه انسان نیست

۲. گاهی اگر این شیء انسان است آنگاه حیوان نیست

شکی نیست که قضیه [۲] کاذب است.

یکی از منطقدانان به نام صدر الشریعه راه حل جالبی ارائه کرده است. وی می گوید در قضایای منفصله موجبه جزئی و سالبه کلی، بین مقدم و تالی همانند متصله تمایز وجود دارد و جابجایی آنها معنا و حتی ارزش قضیه را تغییر می دهد. به این دو قضیه مانعة الجمع جزئی توجه کنید:

۳. گاهی یا این شیء حیوان است و یا اسب است.

۴. گاهی یا این شیء اسب است و یا حیوان است.

قضیه [۳] صادق و بدین معناست: «گاهی اگر این شیء حیوان است آنگاه اسب نیست.» پس قضیه زیر که نقیض قضیه [۳] است کاذب می باشد:

۵. هرگز چنین نیست که یا این شیء حیوان است و یا انسان است

اما قضیه [۴] کاذب و بدین معناست: «گاهی اگر این شیء اسب است آنگاه حیوان نیست.» پس قضیه زیر که نقیض قضیه [۴] است، کاذب می باشد:

۶. هرگز چنین نیست که یا این شیء اسب است و یا حیوان است

سپس صدر الشریعه در پاسخ به این اشکال که نسبت عناد منع جمع جزئی، دو سویه است؛ یعنی صدق هر یک، بدون صوق دیگری است می گوید در مانعة الجمع جزئی، منع جمع از یک طرف کافی است. شاهد بر این امر آن است که منطقدانان در قیاس مرکب از متصله و منفصله گفته اند که متصله جزئی با مانعة الجمع کلی، منتج مانعة الجمع جزئی است؛ مانند:

۱. گاهی اگر این شیء حیوان است آنگاه انسان است.



۲. همواره یا این شیء انسان است و یا اسب است (ج)

❖ گاهی یا این شیء حیوان است و یا اسب است. (ج)

منع جمع در قضیه به دست آمده تنها از یک طرف است. (صدرالشریعه، ۱۳۹۷، س ۳۱۱-۳۱۲)

ثالثاً منطق دانان در بحث تعدد قضایا گفته اند منفصله سالبه مانعة الجمع به سبب تعدد اجزاء، متعدد می شود؛ زیرا چنانچه اجتماع امری با امر مرکبی جایز باشد، اجتماع آن با هر یک از اجزاء مرکب نیز جایز است. (قطب رازی، ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۴۷۳) برای مثال قضیه: «هرگز چنین نیست که یا این شیء حیوان ناطق است و یا این شیء انسان است (ج)» مستلزم قضایای زیر است:

➤ هرگز چنین نیست که یا این شیء حیوان است و یا این شیء انسان است (ج)

➤ هرگز چنین نیست که یا این شیء ناطق است و یا این شیء انسان است (ج)

مبنای استلزام آن است که هر گاه چیزی با کل یعنی اخص همراه باشد با اجزاء آن کل یعنی با اعم نیز همراه است. به بیان دیگر هر گاه جمع چیزی با ملزوم ممکن باشد با لازم نیز ممکن است (حلی، ۱۳۷۹، ۱۸۳؛ قطب رازی، ۱۳۹۳، ج ۳، ص ۳۹۳) و برعکس اگر جزء با چیزی منافات داشته باشد با کل متضمن جزء نیز منافات خواهد داشت زیرا هرگاه اعم منتفی شود اخص نیز منتفی می شود (یوسی، ۲۰۱۸، ۳۸۴، باجوری، ۱۲۹۲، ۲۵۵)

مثال دیگری که بحث برانگیز است مثال هایی است که بین دو طرف منفصله مانعة الجمع عموم و خصوص من وجه است. (شهرزوری، ۱۳۸۳، ص ۳۰۵؛ حلی، ۱۳۷۹، ص ۱۵۶، ۱۸۱؛ همو، ۱۴۳۸، ص ۲۹۴) مانند:

هرگز چنین نیست که یا این شیء، حیوان است و یا این شیء، انسان نیست (ج)

این قضیه، لازم منفصله مانعة الخلو زیر است:

همواره یا این شیء حیوان است و یا این شیء انسان نیست (ج)

مطابق قاعده مورد قبول منطق دانان، در هر ماده ای که در آن موجبه منع خلو به معنای اخص صادق باشد، سالبه منع جمع در آن صادق است. یعنی ایجاب انفصال منع خلو میان دو امر مستلزم سلب انفصال منع جمع میان آن دو امر است (خونجی، ۱۳۸۹، ص ۲۲۰؛ قطب رازی، ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۶۰۳):

همواره یا ک و یا ل (خ)



• هرگز چنین نیست که یا ک و یا ل (ج)

میان دو طرف انفصال منع خلو به معنای اخص نسبت عموم و خصوص من وجه وجود دارد، البته آن قسم از عموم و خصوص من وجه که نقیض شان متباین هستند.

به نظر می‌رسد چنانچه میان دو امر، نسبت تساوی باشد، هیچ‌گاه میان آنها عناد منع جمع نخواهد بود و سالبه کلیه مانعة الجمع، بیانگر چنین حالتی است، اما در صورت اعم و اخص بودن (مطلق یا من وجه) دو طرف منفصله، توضیح سالبه کلیه منفصله با دشواری‌هایی مواجه است.

سلب کلی منفصله مانعة الخلو به معنای اعم

سلب منع خلو میان دو امر مانند:

هرگز چنین نیست که یا ک و یا ل (خ)

به معنای آن است که آن دو امر همواره امکان ارتفاع دارند. بنابراین با عدم تحقق یک طرف، همواره امکان عدم تحقق طرف دیگر وجود دارد. به بیان دیگر، هیچ‌گاه از کذب یک طرف، صدق طرف دیگر استنتاج نمی‌شود.

هرگز چنین نیست که اگر نه ک آنگاه ل

هرگز چنین نیست که اگر نه ل آنگاه ک

زیرا اگر نقیض یک طرف در برخی اوقات مستلزم عین طرف دیگر باشد؛ یعنی قضایای زیر صادق باشد:

گاهی اگر نه ک آنگاه ل

گاهی اگر نه ل آنگاه ک

آنگاه سلب کلی منع خلو متنفی می‌شود.

با این توضیح سلب کلی منع خلو مختص به مواردی است که میان نقیض دو طرف تساوی باشد. مانند:

هرگز چنین نیست که یا این شیء انسان است و یا این شیء، ناطق است (ج)

این مثال نشان می‌دهد که سلب کلی منع خلو با شکل ۶ که نشان‌دهنده تلازم مساوی دو طرف انفصال است

سازگاری دارد. آنچه در توضیح مانعة الجمع بیان شد بگونه‌ای در مانعة الخلو نیز جاری است.



سلب کلی منفصله حقیقی

صورت قضیه سالبه کلی منفصله حقیقی اینگونه است:

هرگز چنین نیست که [یا ک یا ل (ح)]

که معادل است با:

هرگز چنین نیست که {[یا ک یا ل (ج)] و [یا ک یا ل (خ)]}

این قضیه بیانگر آن است که ک و ل:

یا همواره اجتماعشان ممکن است

و یا همواره ارتفاعشان ممکن است

و یا در برخی اوقات اجتماع و یا در برخی اوقات ارتفاعشان ممکن است

این مضمون با منفصله مانعة الخلو موجهه کلی زیر معادل است:

همواره یا [گاهی چنین نیست که ک یا ل (ج)] و یا [گاهی چنین نیست که ک یا ل (خ)] (خ)

بنابراین سلب کلی انفصال، منفصله مانعة الخلو موجهه کلی است که پنج جزء دارد:

همواره [یا شکل ۲ یا شکل ۳ یا شکل ۴ یا شکل ۵ یا شکل ۶]

با شناخت موجهه کلی، نقیض آن یعنی سالبه جزئی نیز شناخته می شود.

سلب کلی منفصله مانعة الجمع و مانعة الخلو به معنای اخص

در مانعة الجمع به معنای اخص، اجتماع دو طرف ناممکن اما ارتفاع آنها ممکن است. بنابراین سلب آن بدین

معناست که یا اجتماع دو طرف ممکن است و یا ارتفاع آنها ممتنع است (به نحو مانعة الخلو). در مانعة الخلو به معنای

اخص، ارتفاع دو طرف ناممکن اما اجتماع آنها ممکن است. بنابراین سلب آن به این معناست که یا ارتفاع دو طرف

ممکن است و یا اجتماع آنها ناممکن است (به نحو مانعة الخلو).



نتیجه‌گیری

۱. عناد در نگاه اغلب منطق‌دانان به معنای ضرورت انفصال (امتناع اجتماع یا امتناع ارتفاع) است، بنابراین در قضایای منفصله موجه به ضرورت انفصال حکم می‌شود. در منفصله مانعة‌الجمع به امتناع اجتماع، در منفصله مانعة‌الخلو به امتناع ارتفاع و در منفصله حقیقی به امتناع اجتماع و ارتفاع دو طرف منفصله، حکم می‌شود. از این‌رو سلب عناد به معنای امکان اجتماع یا امکان ارتفاع است. مراد از امکان، امکان عام است.

۲. قضایا در علوم ابزاری از نسبت‌های عالم واقع حکایت می‌کنند. بنابراین برای تحلیل قضایا گام نخست شناخت نسبت‌هایی است که تحقق آنها در عالم واقع امکان دارد. این نسبت‌ها همان نسبت‌های چهارگانه تباین، تساوی، عموم و خصوص مطلق و عموم و خصوص من وجه می‌باشند.

۳. در موجه کلی مانعة‌الجمع اعم، دو طرف متباین و نقیض آنها عام و خاص من وجه هستند. در موجه کلی مانعة‌الخلو اعم، دو طرف عام و خاص من وجه و نقیض آنها متباین هستند. در موجه کلی حقیقی، دو طرف متباین و نقیض آنها نیز متباین هستند.

۴. برداشت منطق‌دانان مسلمان از سلب کلی عناد مبهم و گاه ناسازگار است. مثال‌های آنان برای منفصله سالبه کلی، در بردارنده مواردی است که میان دو طرف منفصله یکی از نسبت‌های تساوی، عموم و خصوص مطلق و عموم و خصوص من وجه برقرار است. تعیین دقیق مفاد سلب کلی در جایی که نسبت میان دو طرف عموم و خصوص مطلق و یا من وجه باشد، چالش برانگیز است. قضیه «هرگز چنین نیست که یا این شیء حیوان است و یا این شیء انسان نیست (ج)»، چگونه می‌تواند صادق فرض شود، در حالی که حالاتی وجود دارد که در آن اجتماع حیوان با انسان ممتنع است. پاسخ‌های منطق‌دانان نیازمند تأمل و دقت بیشتری است.

۵. منفصله حقیقی و نیز مانعة‌الجمع و مانعة‌الخلو در معنای اخص، دارای معنای مرکب هستند و در حقیقت از دو قضیه تشکیل شده‌اند، بنابراین سلب آنها با سلب یکی از این دو قضیه محقق می‌شود. منفصله حقیقی در بردارنده یک منفصله مانعة‌الجمع و یک مانعة‌الخلو است. برخی منطق‌دانان سلب آن را به سلب هر دو جزء تعریف کرده‌اند، اما بنابر منطق، هر امر مرکبی با اتناء یکی از اجزاء منتفی می‌شود.



منابع و مأخذ

۱. ابن سینا (۱۳۸۱). الاشارات و التنبیہات. تحقیق مجتبی زارعی. چاپ دوم، قم: بوستان کتاب.
۲. ابن سینا (۱۴۰۴). الشفاء، تصدیق و مراجعة ابراهیم مدکور. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۳. باجوری ابراهیم بن محمد (۱۲۹۲هـ). حاشیة الباجوری عل مختصر الشیخ محمد السنوسی فی فن المنطق. القاهرة: المطبعة الخيرية. دسترس پذیر در <https://www.noor-book.com>
۴. حلّی، حسن بن یوسف (۱۳۶۳ هـ.ش.). الجوهر النضید. اشراف: بیدارفر، محسن. قم: بیدار
۵. حلّی، حسن بن مطهر، (۱۳۷۹)، الأسرار الخفیه فی العلوم العقلیه، تحقیق مرکز الأبحاث والدراسات الإسلامیه، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمی علمیه ی قم.
۶. حلّی، حسن بن مطهر، (۱۴۳۸ هـ). مراصد التّدقیق و مقاصد التّحقیق. حقّقه الدكتور الشیخ محمّد غفور زناد. راجعه و ضبطه مرکز تراث الحجة قسم شؤون المعارف الإسلامیه والإنسانیة. الطبعة الأولى. كربلاء العراق: العتبة العباسیة المقدّسة، قسم شؤون المعارف الإسلامیه والإنسانیة.
۷. خوئنجی، افضل الدین (۱۳۸۹). كشف الاسرار عن غوامض الافكار. مقدمه و تحقیق خالد الرویهب. تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران و مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه آزاد برلین - آلمان.
۸. سبزواری، ملاهادی (۱۳۶۹). شرح المنظومه. تصحیح و تعلیق حسن زاده آملی. تهران: ناب.
۹. سمرقندی، شمس الدین محمد (تابی). شرح القسطاس فی المنطق. نسخه خطی به شماره ۳۸۵۹. تهران: کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
۱۰. شهرزوری، شمس الدین (۱۳۸۳). رسائل الشجرة الالهية فی علوم الحقایق الربانیة. مقدمه و تصحیح و تحقیق از دکتر نجفقلی حبیبی. ج ۱، چاپ اول. تهران: مؤسسه حکمت و فلسفه ایران.
۱۱. صدرالدین شیرازی، محمد (۱۹۸۱). الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة. چاپ سوم، بیروت: دار احیاء التراث.
۱۲. صدرالشریعه، (۱۳۹۷). «بخش منطق از کتاب شرح تعدیل العلوم». تصحیح و تحقیق ابوالفضل آخوندزاده. به راهنمایی داود حیدری. مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی.
۱۳. طوسی، محمد بن محمد (۱۳۸۰). بازنگاری اساس الاقتباس. به کوشش مصطفی بروجردی. تهران: سازمان چاپ و انتشارات.



سال نهم، شماره هجدهم، پاییز و زمستان ۱۴۰۳

۱۴. طوسی، محمد بن محمد (۱۴۰۸ هـ). تجرید المنطق، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
۱۵. طوسی، نصیرالدین (۱۴۰۳). شرح الإشارات و التنبیهاة لطوسی (مع المحاکمات)، قم: دفتر نشر الكتاب.
۱۶. فارابی، ابو نصر (۱۴۰۸). المنطقیات للفارابی. با تحقیق محمدتقی دانش‌پژوه. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی.
۱۷. قطب‌رازی (۱۳۹۳). لوامع الأسرار فی شرح مطالع الأنوار. تصحیح و تعلیق ابوالقاسم رحمانی. تهران: انتشارات مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران
۱۸. کلنبوی، اسماعیل بن مصطفی (۱۳۱۰). البرهان فی علم المیزان. استانبول: مطبعة عثمانیه
۱۹. محمدی، علی (۱۳۸۶). شرح منطق مظفر. ج ۲. قم: الامام الحسن بن علی ۷.
۲۰. میرداماد، محمدباقر (۱۳۸۵-۱۳۸۱). مصنفات میرداماد. به اهتمام عبد الله نورانی. ج ۱، چاپ اول. تهران: انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۲۱. یوسی، الحسن بن مسعود، (۲۰۱۸). نفائس الدرر للشیخ الیوسی. تحقیق محمد هواری. تلمسان: جامعة أبو بکر بلقاید.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی